



Global Storybooks

globalstorybooks.net

میری و میری

Ann Nduku

Wiehan de Jager

Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-
e Danesh Library)



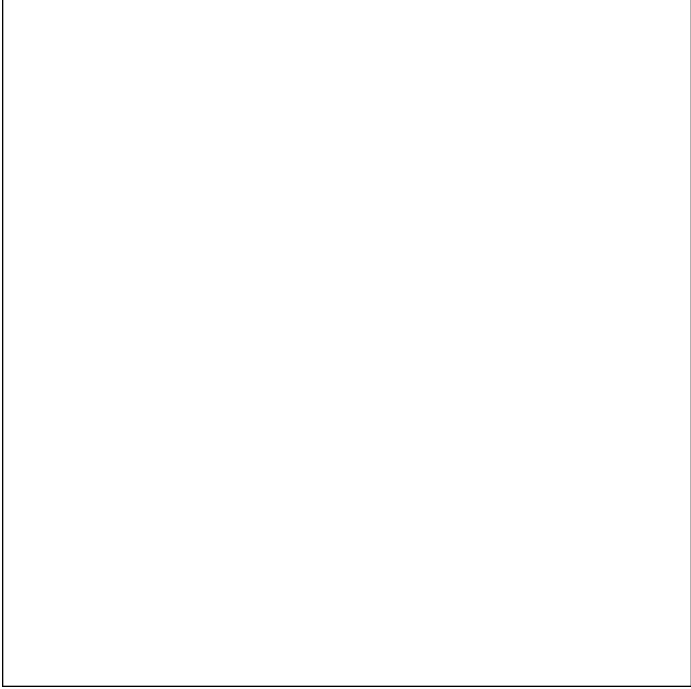
This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



میری و میری



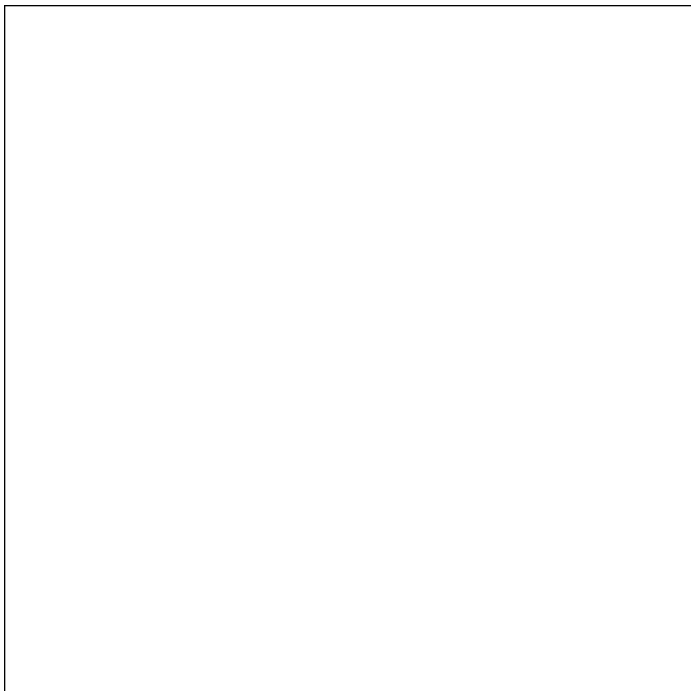
Ann Nduku

Wiehan de Jager

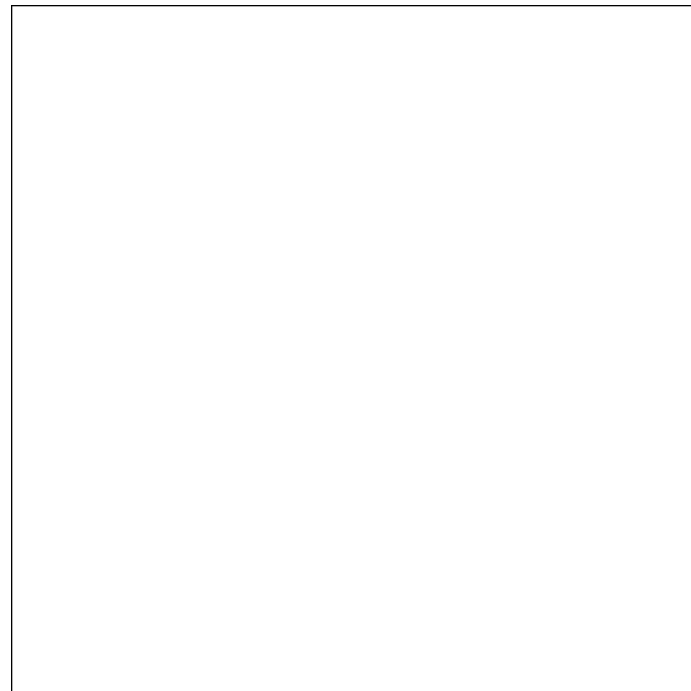
Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-
e Danesh Library)

3

میری و میری



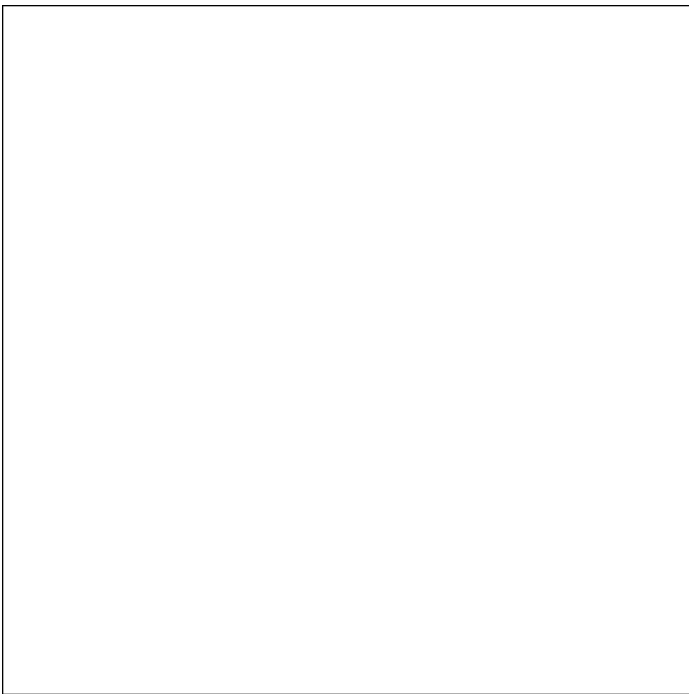
بود و نبود، مرغ و عقابی بودند که با هم دوست شده بودند. آن‌ها در صلح و صفا با همه پرنده‌گان دیگر زنده‌گی می‌کردند. هیچ کدام از آن‌ها نمی‌توانست پرواز کند.



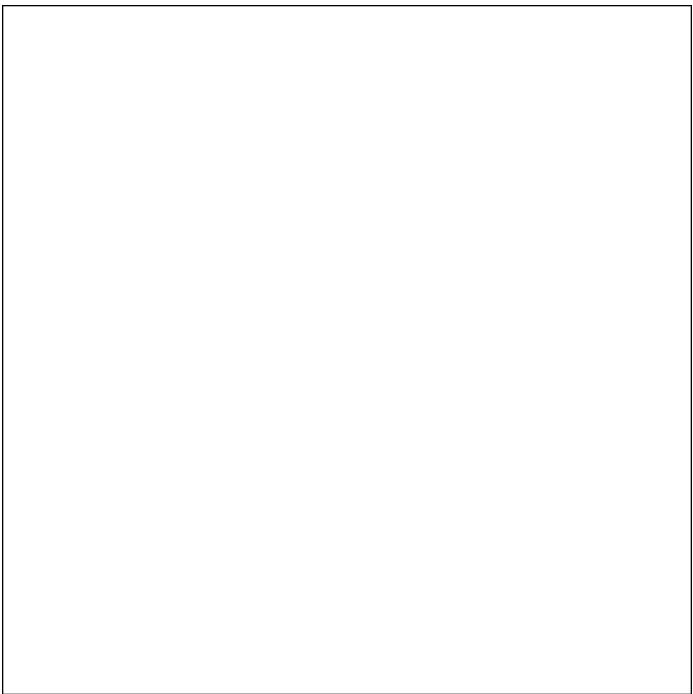
هر موقع سلاهی بال‌های عقاب بر زمین می‌افتد، مرغ به چوچه‌هایش اخطار می‌دهد، “از زمین خشک و بی آب و علف دور شوید.” چوچه‌ها جواب می‌دادند، “ما احمق نیستیم. ما فرار می‌کنیم.”

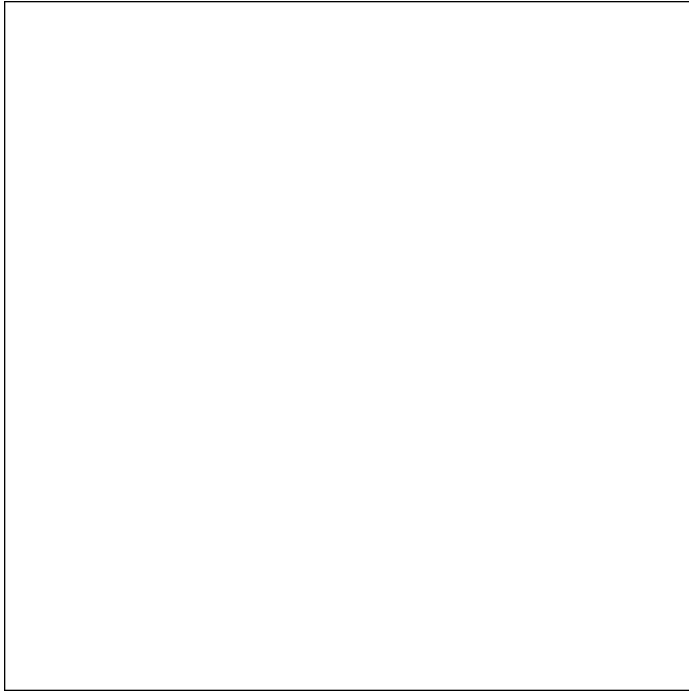
کریه می بیند.

«همیشه، هر موقع سر و کله‌ی عقاب پیدا می‌شود، آنجا از آنجا که رفته. و آنجا که برود. بعد از آنجا که برود. عقاب به سرعت پرواز کرد و یکی از آنجا که رفت، او را دید، و می‌گردد از سوی آنجا که می‌رود. عقاب به هر طرفی که در حال پرواز بود، عقاب را دید. اما عقاب را در حال پرواز دید، اما عقاب را در حال پرواز دید.»

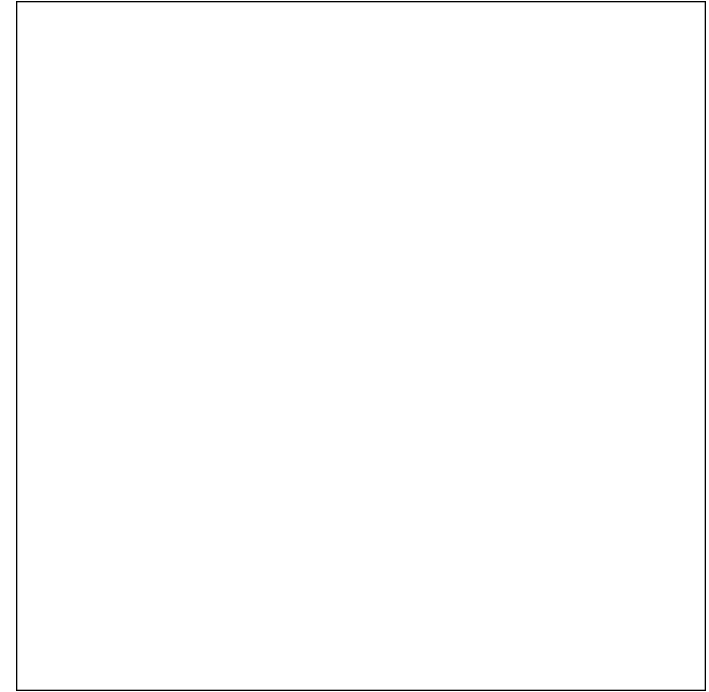


«دانش‌آموخته‌ها»
 «نهایتاً راه‌های برای سفر و جود
 عقاب رفتن را یاد می‌دهد. او عقاب را یاد می‌دهد
 عقاب را یاد می‌دهد. او عقاب را یاد می‌دهد.
 عقاب را یاد می‌دهد. او عقاب را یاد می‌دهد.
 عقاب را یاد می‌دهد. او عقاب را یاد می‌دهد.»





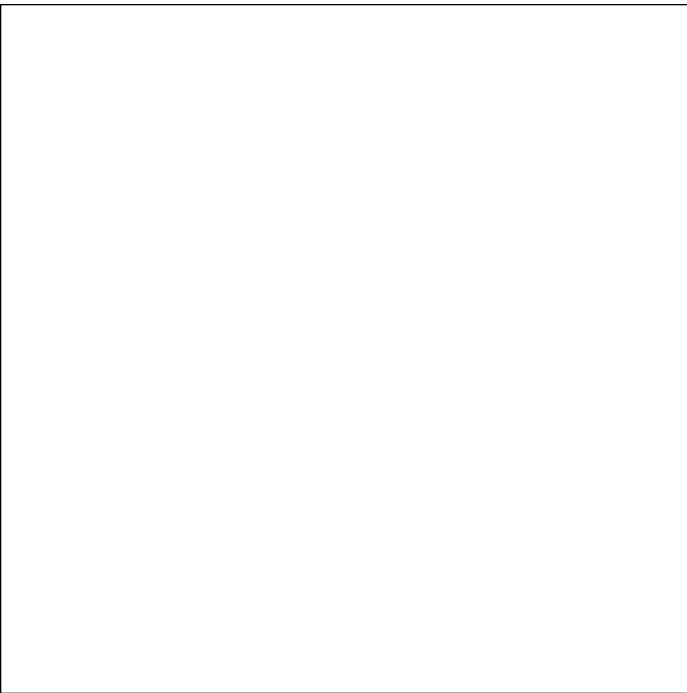
بعد از یک شب خواب راحت، مرغ فکر
هوشمندانه‌ای داشت. او شروع به جمع کردن
پره‌ای ریخته شده از تلام دوستان پرنده‌اش کرد.
سپس گفت، “بیایید تلام پرها را به هم بدوزیم
روی پره‌ای خودم. شاید این کار، مسافرت کردن
را آسان‌تر کند.”



مرغ از عقاب خواهش کرد، “فقط یک روز به من
فرصت بده.” بعد از آن تو می‌توانی بالت را
پابرجا کنی و دوباره برای به دست آوردن غذا
پرواز کنی. عقاب گفت، “فقط یک روز دیگر.” “اگر
نتوانستی سوزن را پیدا کنی، تو باید یکی از
چوچه‌هایت را در ازای آن به من بدهی.”

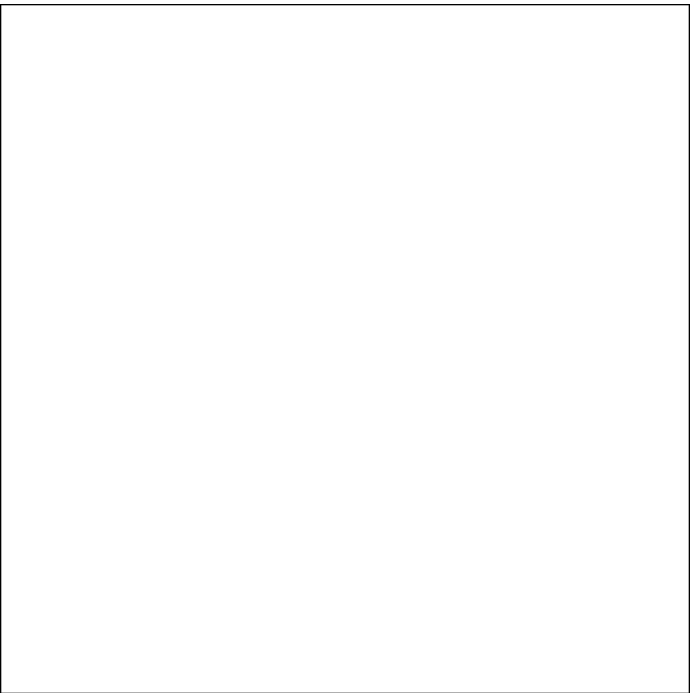
شده بود.

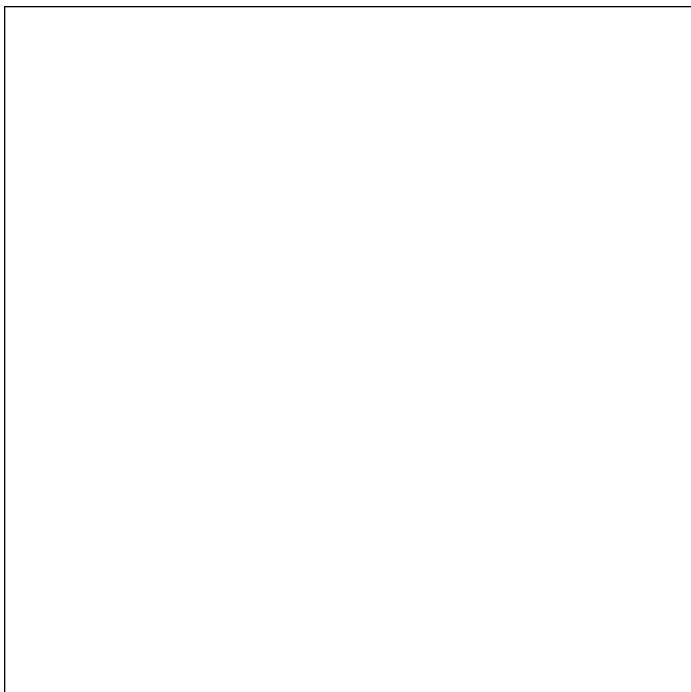
لم که سوزنی سولی و لم دید، لم را حویلی کرد. نگاه لم را
 آشپزخانه کرد. نگاه لم را اللری اللری کرد. آشپزخانه
 جواست. مرغ کرد. اللری اللری کرد. آشپزخانه
 سفیر لول افیاده در طول سفیر لول
 برای نصب کرد. لول افیاده در طول سفیر لول
 بعد از آن بعد از ظهر، عقاب برگشت. او سوزنی را



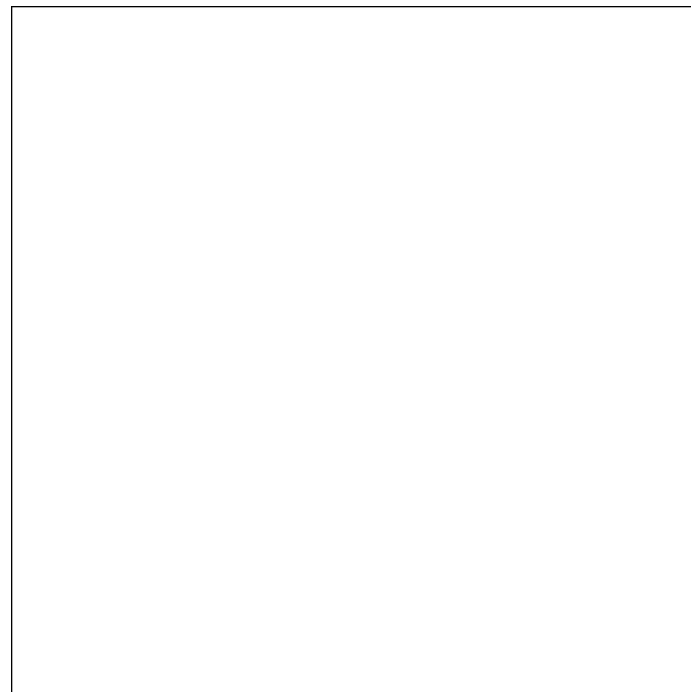
رفت تا برای کورکوشی غذا آماده کند.

کرد و آن را روی اللری اللری کرد. آشپزخانه
 کرد و آن را روی اللری اللری کرد. آشپزخانه
 جلی زود از دو جین جسته شد. او سوزنی را
 مرغ کرد. مرغ کرد. اللری اللری کرد. آشپزخانه
 جواست. مرغ کرد. اللری اللری کرد. آشپزخانه
 سفیر لول افیاده در طول سفیر لول
 برای نصب کرد. لول افیاده در طول سفیر لول
 بعد از آن بعد از ظهر، عقاب برگشت. او سوزنی را





ولی، بقیه پرنده‌ها عقاب را در حال پرواز دیده بودند. آن‌ها از مرغ خواستند که سوزن را به آن‌ها قرض دهد تا بتوانند برای خودشان هم بال درست کنند. خیلی زود پرنده‌گان در همه جای آسمان به پرواز درآمدند.



وقتی که آخرین پرنده، سوزن قرض گرفته را برگشتاند، مرغ آنجا نبود. بنابراین کودکلانش سوزن را گرفتند و شروع به بازی با آن کردند. وقتی که از بازی خسته شدند، سوزن را در بین ریگ‌ها انداختند.